

هو
١٢١

عِينِهِ

رسالة للشيخ الامام أحمد الغزالي إلى عين القضاء الهمدانيّ

جامع العلوم و المعارف و مجمع الكرامات و المكاشف العالم العالی حضرت

شيخ احمد غزالي طوسي طاب ثراه

قطب سلسله نعمت اللّهي سلطانعليشاهي گنابادي

به كوشش: دكتور عليمحمد صابري

شرح حال مختصر

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

- ۱ - شیخ مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

- ۱ - ابو حامد محمد حجّة الاسلام برادر وی؛
- ۲ - جارالله زمخشری؛
- ۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
- ۴ - حسین بن نصر بن محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

- ۱- المستظهر بالله
- ۲- المسترشد بالله عباسی
- ۳- المستعلی بالله
- ۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

- ۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاه؛
- ۲ - ابوشجاع محمد بن ملکشاه سلجوقی؛

جامع العلوم و المعارف و مجمع الکرامات و المکاشف، العالم العالی، حضرت شیخ احمد غزالی. کنیه وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمد بن احمد الطوسی الغزالی (غزال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نساج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی نظیری است، من جمله: رساله سوانح و لباب الاحیاء و الذخیره فی علم البصیره و غیره.

وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نساج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الائمة رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرقه تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

۳ - مسعود بن ابراهیم غزنوی؛

۴ - ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شّمه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجة

الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گذاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامة صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نیچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی‌امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگان با شد که جوایس قلوبند، برادرم راست می‌گوید که در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده‌اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

نقل از کتاب رهبران طریقت و عرفان

نگارش حاج میرزا محمدباقر سلطانی گنابادی،

انتشارات حقیقت؛ تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلامُ اللهِ تعالیٰ علی الولدِ الأعرَینِ القضاہِ و رحمہ و برکاتہ.^۱

قال اللهُ تعالیٰ: انْ هذه تَذَكُّرُهُ، فمن شاء اتخِذْ الى ربه سبيلاً^۲ و قال تعالی «و من اراد الآخرة و سعى لها سعيها، و هو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً»^۳ و قال: «و من أعرَضَ عن ذكرى فأنَّ له معيشةً ضنكاً، و نحشُرُهُ يومَ القيامةِ أعمى»^۴ هذا لمن أعرَضَ عن الذِّكرِ، فكيفَ لمن أعرَضَ عن المذكورِ؟^۵ أما بعد:

يا سيِّدَ الكُبراءِ قولاً مطلقاً

شَهِدَتْ بِذَلِكَ أَلْسُنُ الْحُسَّادِ

^۱ - مكاتبه با عين القضاة همداني

^۲ - قرآن ۱۹/۷۳: «به درستی که این پندی است، پس هرکه خواهد به سوی پروردگارش راهی فراگیرد.

^۳ - قرآن ۱۹/۱۷ «وکسی که آخرت را خواست، و برای آن کوشش کرد، او مومن است، پس آنها سعیشان مقبول باشد.

^۴ - قرآن ۱۲۴/۲۰ «و آنکه از یاد من روی گرداند، همانا زندگی را به او سخت می گیرم، و او را روز قیامت نابینا محشور می کنم.

^۵ - این [آیه بالا] از برای کسی است که از ذکر خدا رو گرداند، پس حال کسی که از خود خدا روی گرداند چگونه است؟

^۶ - ای سرور بزرگان که این قول مطلق است/ که زبانهای حاسدان به این سخن شهادت می دهند.

نَبَّهَكَ اللهُ لِمَالِكَ، و، وَفَقَّكَ لِاِكْتِسَابِهِ. و بَيْنَ لَكَ مَا عَلَيْكَ، و أَعَانَكَ عَلَى اجْتِنَابِهِ. و كَفَاكَ مَوْنَةَ الْمُؤْمِنَةِ بِمَعُونَةِ الْمُعَوَّنَةِ و لاجَلَبَ إِلَيْكَ مُحَنَّهُ، و لا قَدَّرَ عَلَيْكَ فِتْنَةً. وَ فَكَّكَ مِنْ قَيْدِ نَفْسِكَ. وَ اِقْبَلْ بِقَلْبِكَ إِلَيْهِ، وَ هَجُمْ بِكُلِّكَ عَلَيْهِ. وَ عَمَّكَ بِالسَّلَامَةِ، وَ خَصَّكَ بِالْكَرَامَةِ، وَ تَوَلَّى أَمْرَكَ بِالْحَيَاظَةِ و الهدايه، و لا أَخْلَاكَ مِنَ الْكُفَايَةِ و العنايه. إِنَّهُ وُلِّيَ ذَلِكَ و الْقَادِرُ عَلَيْهِ.^۷

إِعْلَمْ: «أَنَّ علامة إعراضِ اللهِ تعالی عن العبدِ اشتغاله بما لا يعنيه»^۸. و «إِنَّ [كُلَّ] امرءٍ ذَهَبَتْ ساعتهُ من عُمرِهِ في غيرِ ما خَلِقَ لَهُ، لَحَرَى أَنْ تَطْوَلَ عَلَيْهِ حَسْرَتُهُ»^۹. و «مَنْ جاوزَ الأربَعينَ و لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ، فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ»^{۱۰}. و «مَنْ عَمَّرَهُ اللهُ سِتِينَ سَنَةً، فَقَدْ أَعْدَرَ اللهُ إِلَيْهِ فِي العُمُرِ»^{۱۱}. اگر نه آنستی که سینه خلاصه عصر اُیده الله بالطاعه به تأیید ربانی منشرح است، و استماع موعظ را

^۷ - خداوند از آنچه سود تو است تو را آگاهی دهد و تو را در اکتساب آن موفق بدارد. و آنچه که زیان توست برای تو روشن گرداند، و تو را بر دوری از آن کمک کند. و سختی معیشت را با یاری خودش از توکفایت کند. محنتی برای تو پیش نیاورد، و فتنه ای را به زیان تو تقدیر نکند. و تو را از بند نفست آزاد کند. و تا با تمام قلبت رو بسوی او آر، و با تمام وجودت به سمت او رو. و خداوند تمام وجودت را به سلامت دارد، و تو را به کرامت مخصوص گرداند. و کار تو را با نگرهبانی و هدایت سرپرستی کند، و تو را از کفایت و عنایت خود کنار نگذارد، همانا اوست سرپرست توانا بر تو.

^۸ - نشان روی برگرداندن خدا از بنده این است که او را به چیزی مشغول کند که فایده ای ندارد (نقل از شیخ جنید بغدادی)

^۹ - هرکه را ساعتی از عمرش در کاری که نه از بهر آن آفریده شود، فوت شود شاید که همه عمر در حسرت گذرانند.

^{۱۰} - هرکس سن او به چهل برسد و خیر او بر شرش غالب نشود. پس او را بگو آماده دوزخ شو

^{۱۱} - هرکه را خدا شصت سال زندگانی بداد، وی را هیچ [جز عذر به خدای] نماند

منفَسِح^{۱۲}، و جواذب هم را به دل قابل و به جان مستقبل، و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^{۱۳}، و این راز نامه نگشادمی. چه، طعم نصیح حَقْگویان در کام هوا پرستان تلخ است، و مناهی محبوب طبع، و حرص بر ممنوع غالب، و مکروه بدین سبب متبوع. قال صلى الله عليه و سلم لَوْ مَنَعَ النَّاسُ عَن فَتِّ الْبُعْرَةِ، لَفَتَوْهَا، قَالُوا: مَا نُهِنَاعِنَهُ الْأُ و فِيهِ شَيْءٌ»^{۱۴}. و محبت حَقْگویان نوری^{۱۵} است که شکوفه هر درختی نیاید، و نوری است که جز در مشکات^{۱۶} متعرضان نفعات قدم نتابد.

هر دلشده ای شعر دلاویز نگوید

هرگمشده ای راه خرابات نپوید.

و نصیحت دل خفته را بیدار کند، اما مرده را سود ندارد. و انَّ قَوْلَ الْحَقِّ لَمْ يَتْرُكْ لِي صَدِيقًا»^{۱۷} مشهور است، و «أَخُوكَ مَنْ حَدَرَكَ مِنَ الذَّنُوبِ»^{۱۸} مذکور. عَمْرُوَارِ مَرْدِي بَايِدَكِه بَشَارَتِ أَوَّلُ مَنْ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ بَرِّبٌ»^{۱۹} می شوند، و شب به در

۱۲ - گشاده دل

۱۳ - قرآن / ۵۷/۵ . آن است فضل خدای به هر که بخواهد می دهد.

۱۴ - اگر مردم را از شکستن پُشک شتر باز دارند، هر آینه بشکنند و بگویند: نهی ما از آن نیست جز برای نفعی که در شکستن آن است .

۱۵ - غنچه

۱۶ - جای چراغ، چراغدان.

۱۷ - گفتن حق برای من دوستی باقی نمی گذارد.

۱۸ - برادر تو کسی است که تو را از گناهان باز دارد

۱۹ - اول کسی که ریش بر او درود و سلام فرستد.

خانة حُدَيْفَه می رود که «هَلْ ذَكَرْنِي رَسُولُ اللَّهِ مَعَ الْمُنَافِقِينَ»^{۲۰}؟ و به روز کَعْبِ أَحْبَارِ را می گوید که «خَوْفِي بِالنَّارِ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ»^{۲۱}.

که در بر تو به پادشاهی مانم

که بر در تو به دادخواهی مانم

ترس حصار ایمان است و رجاء مرکب مرید. و «لَا خَيْرَ فِي مَنْ إِذَا زُجِرَ لَمْ يَنْزِرْ»^{۲۲}. اما وثوق غالب آمد و اعتماد راجح، کما قبل:

لقد صيرت مغناطيسنا، فقلوبنا

لِجَدْبِكَ، أَيَاها إِلَيْكَ تَسِيرٌ^{۲۳}

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَانِي لَيْسَتْ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ، إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ. فَأَجَبَهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَارَقٌ وَصَفَا وَصَلَبٌ. أَيْ: أَصْلَبَهَا فِي الدِّينِ، وَأَصْفَاها فِي الْيَقِينِ، وَأَرْفَعَهَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ»^{۲۴}.

بدان ای عزیز روزگار که لوح دل از اغیار ستردن بدایت ارادت است، و جمله عوام بر آنند تا یکی با دو کنند، و جمله خواص بر آن تا هزار با یک آرند. و «مَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ أَهْلَكَ»^{۲۵}. به چه اعتماد این

۲۰ - آیا رسول خدا مرا جزو منافقین ذکر کرده است.

۲۱ - ای امام مسلمانان مرا به آتش دوزخ بترسان

۲۲ - خیری در کسی که هرگاه باز داشته شود، باز نایستد وجود ندارد

۲۳ - تو مغناطیس ما شدی؛ پس قلبهای ما برای جذب تو به سوی تو سیر می کند.

۲۴ - همانا حق تعالی را در زمین آورنده است و آن دلهای مردمان است، [که] صلب تر در دین، و صافی تر در تعین و تنگ تر بر برادران (مسلم) باشد.

۲۵ - هرکه افسار دلش را به اسباب [دنیا] بسپارد خدا مدد را از او گرفته و به وادی هلاکش می کشاند (حدیث از پیامبر است)

غرور؟ «عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟»^{۳۶} باشد که اجل ناگاه از کمین در آید، و کار ناساخته و بی زاد بمانی، و هیچ عذر نباشد. و لا تَغْتَرَّ بِسَلَامِهِ الْوَقْتُ.^{۲۷}

يَا رَا قَدْ اللَّيْلِ مَسْرُورًا بِأَوْلِهِ

إِنَّ الْحَوَادِثَ قَدِيطْرُقْنَ أَسْحَارًا^{۲۸}

و لا يَغْرُنْكَ عِشَاءُ سَاكِنٌ

قَدِيوَا فِي بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرِ^{۲۹}

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^{۳۰} یقین است، «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ»^{۳۱} دین. به هیچ چیز از جمله چیزها بازماندن موجب غرامت است، و فانی را بر باقی اختیار کردن مثمر ندامت.

گر عشق حق خویش طلب خواهد کرد

بس مدعی که او ادب خواهد کرد

زبان مَمَرِّ صَدَقِ اسْتِ و دل مَمَرِّ حَقِّ

إِغْلُقْ عَلَي نَفْسِكَ بَابَ الْحُجَّةِ

وَ افْتَحْ عَلَي قَلْبِكَ بَابَ الْجَاہِ^{۳۲}

^{۲۶} - قرآن ۱۸۴/۷ . شاید که حقیقتاً اجلشان نزدیک باشد پس به کدام سخن پس از آن ایمان می آورند.

^{۲۷} - به سلامت وقت مغرور مباش.

^{۲۸} - ای که در اول شب شاد خفته ای آگاه باش که حوادث گاهی در سحرگاهان در آید.

^{۲۹} - شب ساکن تو را فریب ندهد، مرگ در سحرگاهان می رسد.

^{۳۰} - قرآن ۱/۵۶ وقتی واقعه رسید چه واقع شدنی

^{۳۱} - قرآن ۱۲/۸۵ بدرستی که گرفتن پروردگار تو هر آینه سخت است.

حواله مکن، حيله مگو، رخنه مجوی. چنانکه: «لَهُمُ الْبُشْرَى»^{۳۳} خوانندگان را همراه، است، «لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ»^{۳۴} رانندگان را هم در راه است. و «سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^{۳۵} بیان است، «يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ» نشان است. «فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ نَقَى»^{۳۶}. خود پسند نمی باید، خدا پسند باید بود. اگر تو بر خود پوشیده ای، پوشیده نیستی. «لَا تَتَّبِعُوا فَاِنَّ النَّاقِدَ بَصِيْرٌ»^{۳۷}.

یازم نکند غلط، شماری که کند

جوری نکند، در اختیاری که کند

مجاهد گوید: «در وقت نماز روی به جماعت آوردم و گفتم: «إِسْتَوُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ». ندا شنیدم که: «هَلِ اسْتَوَيْتَ أَنْتَ حَتَّى تَأْمُرَ النَّاسَ بِالْإِسْتِوَاءِ؟ إِنْ لَمْ يَعْرِفْكَ هُوَلَاءِ، فَأَتَالَى عَرَفُكَ». و قیل «لَا تَغْتَرَّ بِنَاءِ النَّاسِ فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ مَبْهَمَةٌ»^{۳۸}

مسکین دل من گرچه فراوان داند

در دانش عاقبت فرو می ماند

^{۳۲} - در حجت را بر خود ببند و در حاجت را بر قلبت بگشا

^{۳۳} - قرآن ۶۴/۱۰ مر ایشان راست بشارت

^{۳۴} - قرآن ۲۲/۲۵ برای گناهکاران در آن روز بشارتی نیست.

^{۳۵} - و چنانکه در صورتشان نشان سجده است. همچنانکه گناهکاران به سیما شناخته می شوند

^{۳۶} - قرآن ۲۳/۵۳ پس نفسهایتان را پاک بشمارید، او دانا تر است به آنکه پرهیزکار شد.

^{۳۷} - دیوانگی مکن که ناقد بصیر است.

^{۳۸} - به ستایش مردمان مغرور مشوکه پایان کار نامعلوم است.

بس آشنا که فردا بیگانه خواهد بود. ما أَغْفَلُ الْخَلْقَ عَنِ اللَّهِ، و ما أَخْلَى الطَّرِيقَ إِلَى اللَّهِ^{۳۹}! باش تا سیل فرا دریا رسد و بضاعت فرا خریدار. «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»^{۴۰}. یَوْمَ الْحَسْرَةِ، و النَّدَامَةِ بدانی که از: «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُوهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۴۱} رَدَى می آید که به هیچ طاعت باز نگردد. مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْوَصَالِ أَهْلًا

فَكُلُّ إِحْسَانِهِ دُنُوبٌ^{۴۲}

و از «يَحِبُّهُمْ وَ يَحْيُوْنَهُ» قولى می آید که از هیچ معصیت نیندیشد.

فِي وَجْهِهِ شَافِعٌ يَمْحُو سَاءَتَهُ

عَنِ الْقُلُوبِ، وَ يَأْتِي بِالْمَعَاذِيرِ

جرم بایسته در حلم پنهان می کند که ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ^{۴۳} و نابایست را در کار خود سرگردان می دارد که «نَسُوا اللَّهَ، فَنَسِيَهُمْ»^{۴۴}

إِذَا بَرِمَ الْمَوْلَى بِخِدْمَةِ عَبْدِهِ

تَجَنَّى لَهُ ذَنْبًا وَ لَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ^{۴۵}

^{۳۹} - چه چیز خلق را از خدا غافل کرده است و چقدر راه به سوی خدا خالی است؟

^{۴۰} - پس هر که بینا شد پس برای خودش باشد، و کسی که کور ماند پس بر خودش باشد.

^{۴۱} - قرآن ۴۱/۱۹ چون کار از کار گذشت، ایشان در غفلت هستند و ایمان نمی آورند.

^{۴۲} - آن را که شایستگی وصال و نزدیکی نباشد هر نیکی که کرد گناه ننویسند.

^{۴۳} - در چهره او شفاعت کننده ای است که بدی او را از دلها پاک می کند و برای آن دلایل عذر می آورد.

^{۴۴} - خدا را یاد کردند، پس برای گناهانشان استغفار کردند. قرآن ۱۳۵/۳

^{۴۵} - زمانی که مولی از خدمت بنده خود دلتنگ شد، او را منسوب به گناهی می کند هر چند گناه نداشته باشد.

عقل از این صنایع دور است، و اعتراض مهجور، و عنایت به عمل نفروشند. و «رَضَا الْمُتَجَنِّي غَايَةً لَا تَدْرُكُ»^{۴۶} دردنابایست را درمان نیست، و حسرت راندگان را نهایت نه.

یاری دارم که سر فرازی دارد

بر دوش ردای بی نیازی دارد

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ^{۴۷} می دان، «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»^{۴۸} می خوان. «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ» می نگر، و «كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ»^{۴۹} می شمر. از شیخون مرگ بر حذر بودن شرط است، و از تنهایی گور یاد آوردن شرع. «قَبْلَ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ»^{۵۰} يقول فيه «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»^{۵۱} پیش از آنکه روزی بیاید» که سود ندارد گفتن، «کاشکی فرمان خدا و رسول نگاهداشتی»، و پیش از آمدن ملك الموت و این درخواست که لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»، و جواب دادن وی که «أَلَا لَأَنْ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ»، و تهدید: «أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ»، و ندای «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ»

وَ كَمْ مِنْ جِبَالٍ قَدْ عَلَتْ شُرَفَاتِهَا رِجَالٌ، فَزَالُوا، وَ الْجِبَالُ جِبَالٌ

^{۴۶} - رضای کسی که گناه نکرده ولی منسوب بدان است غایتی است که در نتوان یافتن.

^{۴۷} - آیا پس کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشادگی داد. قرآن ۲۴/۳۹

^{۴۸} - قرآن ۲۴/۳۹ قرآن: پس وای بر آنان که دلهايشان سخت است.

^{۴۹} - قرآن ۷۴/۱۹ چه بسیار پیش از ایشان هلاک گردانیدیم.

^{۵۰} - قرآن ۲۵۴/۲ قبل از آنکه روزی بیاید

^{۵۱} - قرآن ۶۶/۳۳ ایکاش ما خدا و رسولش را فرمان برده بودیم

«أَكْثَرُهَا ذِكْرُهَا دَمِ اللَّذَاتِ» فرمان است، و «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَاءً» درمان.
«أَلْيَوْمَ فِي الدَّوْرِ وَغَدًا فِي الْقُبُورِ».

ما ذا تَقُولُ إِذَا دُعِيَتْ فَلَمْ تُجِبْ

وَإِذَا سُئِلْتَ وَأَنْتَ فِي الْعَمَرَاتِ؟

مَاذَا تَقُولُ وَ لَيْسَ عِنْدَكَ حُجَّةٌ

إِذْ لَوْ أَتَاكَ مُنْغَصُّ اللَّذَاتِ

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»

تا رهبر تو نفس بد آموز بود

کار تو مپندار که فیروز بود

در ظلمت غفلی و در خواب غرور

ترسم که چو بیدار شوی روز بود

دختر عمر بن عبدالعزیز گفته است: پدر خویش را دیدم گریان. گفتم: ای پدر!
تو را چه افتاد؟ جواب داد و گفت: «ذَكَرْتُ مُنْصَرَفَ الْقَوْمِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ»، «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ».

أَحْسَنُ مَا نَحْنُ فِي وَصَالٍ

يَعْرُضُ مَا بَيْنَنَا صُدُودٌ

با خود حساب می کنی و پیروز می آیی! «كُلُّ مُجْرٍ فِي الْخَلَاءِ يَسْرُ». باش تا
محک عدل بیارند که خلق جمله در شبند، صبح آن مرگ است. اسفار به
قیاما، اشراق به بهشت. «لَوْ كُشِفَ الْعِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا» دعوی ساکنان
روز است. «وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» در «لا» دیدن، وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَسُ» در «إِلَّا»
نگریدن، کار صاحب بصیرتی است که با «أَنَا» بیگانه بود، و با «هُوَ» آشنا.

دنیا به مراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد، نه فلك بنده تست

نه هر که دارو خرد دارو خورد. «رَبِّ حَامِلِ فَهْهُ لَيْسَ بِفَقِيهِ». «یا واعظی دینی
باید یا زاجری عقلی»، که آنچه غفلت با دلهای آشنا کند، دوزخ با بیگانگان
نکند.

سَوْفَ تَرَى إِذَا انْجَلَى الْغُبَارُ

أَقْرَسُ تَحْتِكَ أَمَّ حِمَارُ

حاصل کن از این جهان فانی هنری

غافل منشین ز خویش چون بی خبری

چون بنشینند غبار، شك بر خیزد

کاسب است به زیر رانت یا لاشه خری

«فَذَلِكِ» کار دیدن ملك است، و به اول مغرورگشتن «هَلِكِ». جهان خوش
است، و لیکن زوال، مالك اوست. بقا خوش و لیکن فنا، «فَذَلِكِ» اوست.
یکی از علما پادشاهی را به پسر مرده تعزیت می داد. گفت: «مَاتَ أَبْنُكَ وَ هُوَ
فَرَعُكَ، وَ مَاتَ أَبُوكَ وَ هُوَ أَصْلُكَ، وَ مَاتَ أَخُوكَ وَ هُوَ وَصْلُكَ، فَمَا تَنْظُرُ بَعْدَ
فَنَاءِ الْأَصْلِ وَ الْفَرْعِ وَ الْوَصْلِ. باش تا خسارت این جسارت بینی.

روزی که سپه به ره برون خواهد شد

بس چشم که آن چشمه خون خواهد شد

«أَمْرَتُمْ بِالزَّادِ، وَ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ حُبِسَ أَوْلَاكُمْ لِأَخْرِكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَلْعَبُونَ».
اریاب صدق از تهدید: «لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» ترسان و اصحاب
طاعت از سهم «وَأَلْمَحْضُونَ عَلَى خَطَرِ عَظِيمٍ» لرزان. همه موجودات از احوال
قیامت در تمنای عدم و از گوشمال [خجل، و مشتى پامال] سَقَاطُ الْحَشْمِ

درجوال جهل خود فرو رفته، و غول غفلت ایشان را در تیه تهاقت افکنده، «حیاری سُکاری لامسلمین و لا نصاری»، از اعمال مفلس، و از احوال فارغ، و از معانی خالی، هوارا مُتَّبِعْ به زبان مسلم، و به دل مشرک. «و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، وَأَضَلَّ سَبِيلًا» تا ندای «لِمَنْ الْمُلْكُ» به مَسَامِع ایشان نرسد بیدار نگردند، حَتَّى إِذَا خَرَبَتِ الدِّيَارُ وَ غَطَّلَتِ الْعِشَارُ، ذَهَبَ الْحُمَارُ بِلَذَّةِ الْحَمَرِ».

دردا و دریا که از آن خاست و نشست

خاکیست مرا بر سر و بادبست به دست

حَجَّاجُ بَرِ مَسْرٍ مَنبَرٍ مِیْ گفَت: «إِنَّ شَمْسَكُمْ هَذِهِ شَمْسُ فَرَعُونَ وَ قَارُونَ، طَلَعَتْ عَلَي قُصُورِهِمَا، ثُمَّ طَلَعَتْ عَلَي قُبُورِهِمَا».

رَأَيْتُ الدَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ

فلا حُزْنٌ يَدُومٌ وَ لا سُرُورُ

و شِدَّتِ الْمُلُوكُ بِهَا قُصُورًا

فَمَا بَقِيَ الْمُلُوكُ وَ لَا الْقُصُورُ

«الظَّالِمُ نَادِمٌ، وَ الْمَظْلُومُ سَالِمٌ، وَ الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَ إِنْ لَمْ يَمْلِكْ حَبَّةَ الْحَرِيصِ فَقَبِيرٌ وَ إِنْ مَلَكَ الدُّنْيَا». يحيای مُعَاذِرِ ازی گوید: «النَّاسُ مِنْ خَوْفِ فَضِيحَةِ الدُّنْيَا وَ قَعُوا فِي فَضِيحِهِ لِآخِرِهِ». صَدِيقُ اكْبَرِ، فاروق را می گفَت در وصیت: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ هُوَ مَعَ ثِقَلِهِ مَرِيءٌ، وَ إِنْ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَ هُوَ مَعَ خِفَّتِهِ وَبِئْسَ. وَ إِنْ لِلَّهِ تَعَالَى حَقًّا بِاللَّيْلِ لَا يَقْبَلُهُ بِالنَّهَارِ، وَ حَقًّا بِالنَّهَارِ لَا يَقْبَلُهُ بِاللَّيْلِ. وَ أَنْتَ لَوْ عَدَلْتَ بِالنَّاسِ كُلِّهِمْ، وَ جَرَّتْ عَلَي وَاحِدٍ، لَمَالَ جَوْرُكَ بَعْدَ لِكَ».

ستم، نامه عزل شاهان بود

چو درد دل بی گناهان بود

مرد باید که در دریا غواصی کند، اگر موج مهر او را به ساحل لطف اندازد فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا». و اگر نهنگ قهرش به قعر فرو افکند: فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَي اللّهِ».

کسی بر تو زیان نکرد و من هم نکنم

«آن مرد که در بنی اسرائیل سالها عبادت کرد، لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ خَوَّاسْتِ تا خلوت او را جَلُوتی دهد. مَلَكِي را بفرستاده که وی را بگو: «رنج مبرکه شایسته ما نیستی و دوزخی خواهی بود» آن مرد گفَت: مرا با بندگی کار است. خداوندی او داند». فرشته بازگشت و پیغام او ادا کرد. جلال احدیت جواب داد که: «چون او با لئیمی خویش بر نمی گردد، من با کریمی خویش چون برگردم».

إِذَا نَحْنُ أَذْلَجْنَا وَ أَنْتَ أَمَامَنَا

كَفَى لِمَطَايَانَا بَدْرَكَرَاكِ هَادِيَا

روزی که زوصل تو خبر تازه شود

چاکر به امید تو به دروازه شود

جعفر صادق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بیمار بود و همی گفَت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ أَدَبًا، وَ لا تَجْعَلْهُ غَضَبًا» وی را گفَتند: شفا نمی خواهی؟ گفَت: نه. «اللَّحُوقُ بِمَنْ يَرْجِي خَيْرُهُ، أَوْلَى مِنَ الْبَقَاءِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ شُرَّهُ».

آخرگذر رسن به چنبر باشد

«وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ». «حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَ زِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا». هرگز دولت خلوتی نادیده، و بتی ناشکسته، و ازگل به دل نا رسیده، کمند طمع بر فِتْرَاكِ طَلَبِ بَسْتِنِ، جز خجالت بار نیاورد. «مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ بَدُونَ الْجُهْدِ يَصِلُ فَمَتَمَّنَّ، وَ مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ بِيَدِ الْجُهْدِ يَصِلُ فَمَتَعَنَّنَّ». و «طَلَبُ الْجَنَّةِ بِلاَ عَمَلٍ ذَنْبٌ مِنَ الذَّنُوبِ». «وَ الْحَقِيقَةُ تَرَكَ مَلاَحِظَةَ الْعَمَلِ لِاتْرَاكِ الْعَمَلِ».

تا کار جهان راست کنی دیر شود

چون دیر شود دلت زما سیر شود

آیینة قدر فرا روی داود علیه السّلام داشتند، تا در نگرید آرایش حدثان دید و ندای «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» بشنید.

لُعبی دگر از پرده برون آوردی

بس بوالعجیبی ها که درین پرده تست

پندار پاکی همه آرایش است. روز قیامت یحیی علیه السّلام می آید و هیچ معصیت در دیوان وی نینند، او را در عرصات بدارند تا حساب عاصیان بکنند.

سَهْرُ الْعُيُونِ لِغَيْرِ وَجْهِكَ بَاطِلٌ

و بُكَاءُهُنَّ لِغَيْرِ فَقْدِكَ ضَائِعٌ

«ذَنْبٌ أَعْقَبَكَ الْبُكَاءُ خَيْرٌ مِنْ طَاعِهِ أَمِنْتَ فِيهَا». و: يَصْنَعُ اللَّهُ لِلضَّعِيفِ مَا يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْقَوِيُّ». نوری گوید: «در همسایگی من مُدْمِنُ الْخَمْرِی از دنیا نقل کرد و من به جنازه وی نرفتم. به خواب دیدم که اگر نجات همی خواهی بر سرگور وی رو و حاجت خواه. پس از آن احوال وی از مردمان پرسیدم. گفتند: به وقت مرگ دیده وی به اشک غرق شده بود و همی گفت بلند: «يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، إِرْحَمْ مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ».

ای شادی آن دل که در آن دل غم تست

«خداوندا بس کاری نباشد جنید و شبلی را آمرزیدن، کرم آن بود بر چون من رسوایی رحمت کنی». سپر بیفکن تا بنده باشی که چون تو تو نباشی بر خراب خراج نیست و «العبودية أَنْ تَفْعَلَ مَا يَرْضَاهُ، أَوْ تَرْضَى مَا يَفْعَلُهُ» و یقین شناس که هیچ چیز در این راه مُثْمِرتر از اندوه نیست^{۵۲} و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «لَوْ أَنَّ

^{۵۲} - مَنْ يَرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، جَعَلَ فِي قَلْبِهِ نَائِحَةً

مَحْزُونًا بَكَى فِي أُمَّه، لَرَحِمِ اللَّهِ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِيكَائِهِ» و «الْهُمُومُ عَقُوبَاتُ الذُّنُوبِ». «و الله تعالى يَحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ». و در صفت سرورکاینات صلواتُ الله علیه معروف است: «كَانَ دَائِمًا الْأَحْزَانَ، مُتَوَاصِلِ الْفِكْرِ». و این حدیث از خوف عاقبت و ترس سابقت خیزد.

روزی که به دروازه کوی تو رسم

گویی به مراد دل رسم یا نرسم

از وارد صاحب ورد خیر دارد، و از سَهْر^{۵۳} و بیداری خداوند درد سخن گوید. قصّة منبر نشنیده ای که چون بنهادند، آن جذع از جَزَع بنالید. فرمان آمد: «حَنَانَهُ رَا دِرْ كِنَارِ كِرْكِرِكَةَ نَالَةَ رَنْجُورَانَ رَا دِرْ أَيْنِ دِرْ گَاهِ قَدْرِي اسْت»، و «إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ» رمزی.

يَقُولُونَ تَكْلِي، و مَنْ لَمْ يَذُقْ

فِرَاقَ الْأَحَبِّ، لَمْ يَشْكَلْ

آری صنما چو در دلت دردی نیست

درد دل دیگران به بازی شمزی

مَنْ لَمْ يَبْتَ وَالْحُبُّ حَشُو فُؤَادِهِ

لَمْ يَدْرِ كَيْفَ تَفَتَّتُ الْأَكْبَادِ

صَمَصَام برهنه ندیده ای که در کدورت غبار پیدا نشود و در صفا ظاهر گردد.

لَوْ كُنْتَ شَاهِدِنَا و مَا صَنَعَ الْهَوَى

بِقُلُوبِنَا، لَحَسَدْتَ مَنْ لَمْ يَحِبِّ

يَكِ بَارِ قَدَمِ بَرُونَ نَهْ از خانه خویش

«فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ»

^{۵۳} - شب زنده داری

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
 «عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ» اساس تنبیه است، و احبب ما شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ»
 قاعده تجرید است، «وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِي بِهِ» تشدید تهدید است.
 آشوب دل ما همه زآمد شدن تست

يك شب بر ما باش بیاسا و برستی
 و «انَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا عُقُوبَتُهَا سَلْبُ التَّوْحِيدِ».

بس خرمن طاعت که به وقت نزع «وَقَدَّمْنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ
 هَبَاءً مَنْثُورًا» به باد بی نیازی برده‌اند، و بس سینه آبادان که در حال سِکَرَاتِ مَرگ
 «وَبَدَّلَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» خراب کنند.

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّوْنِ إِلَى الصَّفَا
 أَنِيسَ، وَ لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ
 بلی، نَحْنُ كُسا أَهْلَهَا، فَأَبَادَنَا

صُرُوفُ اللَّيَالِي وَ الْجُدُودُ الْعَوَائِرِ
 بسا رویها که در از قبله بگردانند. بس آشنا که در شب اولین بیگانه خوانند.
 یکی را گویند: «نَمْ نَوْمَةَ الْعُرُوسِ». دیگری را گویند: «نَمْ نَوْمَةَ الْمَنْهُوسِ».

تا مشکل شد که از کدامین رده ایم
 باری نه به کاروان و، نه در کده ایم

«قُلْ هُوَ نَبؤا عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرَضُونَ».

«از آن ساعت که مرده را بر جنازه نهند تا لب گور، چهل بار حق تعالی به
 خودی خود از وی سؤال کند. اول آن بود که «طَهَّرْتَ مَنْظَرَ الْخَلْقِ سِتِّينَ سَنَةً،
 هَلْ طَهَّرْتَ مَنْظَرِي سَاعَةً، فِيمَ أَفْنَيْتَ عُمْرِي؟».

قُلْتُ لِلنَّفْسِ إِنْ أَرَدْتَ رُجُوعًا

فَارْجِعِي قَبْلَ أَنْ يَسُدَّ الطَّرِيقُ

اگر مجدودی بود چون متکلم شود معلّم گردد، و «يَتَّبِعُ اللَّهُ» او را تلقین دهد.
 و اگر مخدولی باشد، لال و گنگ گردد: «أَلْيَوْمَ نَحْتُمُ عَلَى أَقْوَاهِمُ» او را رسوا
 کند. «دوستان برگردند و گویند: رَجَعْنَا وَ تَرَكَنَا، وَ لَوْ أَقَمْنَا نَفَعْنَا»

حاصل زمین کار با صد دردم

بر بیهده عمری به زیان آوردیم

این انفاس غَمَّاز دلها است و ترجمان سرها. و قلبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللَّهِ، و حرام
 علی حَرَمِ اللَّهِ أَنْ يَلِجَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ».

هرجا که معرفت است شکایت نیست، و هر جا که خوف است دلیری نیست، و
 هر جا که رجا است فراغت نیست، و هر جا که محبت است سخط نیست، هر جا
 که مشاهدت است غفلت نیست.

علم، نگاهداشتن دین است، و، ورع، پروردن یقین. یاد دوست، زدودن دل
 است. وجد افروختن جان است. راستگاری پیشه کن تا راستگاری یابی.

وارهان خویشتن که وارستست

خر وحشی ز نشتر بیطار

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، أَكَالُونَ لِلْسَّحْتِ» با این معامله، بار افتاده گیر و بارکش فرو
 مانده.

چون شیشه گریست توبه ما پیوست

دشوار توان کرد و آسان بشکست

بینش از این تغافل کردن نه اثر سعادت باشد. «علم بی عمل دیوانگی است، و
 عمل بی علم بیگانگی» عافیت در تنهایی است، و سلامت در خاموشی. و
 «مَنْ عَلِمَ أَنْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ، قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ». و «إِنَّمَا تُمَلِّى عَلَى

کاتبیک یکتبانِ اِلی رَبِّکَ، فَاَنْظُرْ مَا ذَا یُکْتَبَانِ». «ما یلفظُ مِنْ قَوْلِ الْاَلَدِیْهِ رَقِیْبَ عَتِیْدٌ» عقد پیمان است. «ما یَکُوْنُ مِنْ نَجْوٰی ثَلَاثِهٖ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» عهد ایمان است. و اَلْتَقَوٰی رَقِیْبُ اللّٰهِ عَلٰی الْقُلُوْبِ» تحذیر است، و اِقْرَأْ کِتَابَکَ کَفٰی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیْبًا» تقریر.

مصراع

کس طاقت تو نداشت من کی دارم؟

«فَاَوْلٰئِکَ یَبْدُلُ اللّٰهُ سِیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» حد دریای کرم است، «اِنَّ اللّٰهَ لَغَنٰی عَنِ الْعٰلَمِیْنَ» زخم کبریای قدم است.

هرچند همی پیش روم با علمت

در موکب توجه من چه خاک قدمت

«اِحْکَمُ الْحٰکِمِیْنَ» جمع می آرد، و «اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ» در می گذرد. فضل بی منت او یکی را می نوازد، و عدل بی علت او دیگری را می گذازد. «فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهُ فَهُوَ فِی عِیْشَةٍ رَاضِیَةٍ، وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهُ فَامُّهُ هَاوِیَةٌ». بوی در مُشْکِ رقم است و رنگ در لاله عَلم. عُمَرُ در بتخانه مقبول، و عبدالله اَبِی در مسجد مخدول.^{۵۴}

با آنکه همی سوزی می دانی ساخت

و آن را که همی سازی می دانی سوخت

حَنَّا بِلِیْلِی، و هِی حَنَّتْ بَعِیْرِنَا

و اٰخِرٰی بِنَا مَحْنُوْنَةٌ، لَا تُرِیْدُهَآ

هر روز بامداد به دل اولیای خود ندا کند که: «ما تَصَعَّ بَعِیْرِی وَاَنْتَ مَحْفُوْفٌ بِخِیْرِی. اِنْ نَظَرَ اِلَیْکَ سِوَایَ اَخَذَ مِنْکَ، وَاِنْ نَظَرْتُ اِلَیْکَ اَعْطِیْتُکَ». سید عالم صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ گوید: «شب معراج به هر گوشه ای که در بهشت برگزیدم، گفتند: سلمان را از ما سلام برسان. و او می گفت: «مَنْدُ عَرَفْتُ اللّٰهَ مَا نَظَرْتُ غَیْرَ اللّٰهِ». و «العِیْنِیَّةُ قَبْلَ الْمَآءِ وَاَلطِّیْنِ».

گردست به زلف تو زخم عذرم هست

غرقه به همه چیز در آویزد دست

مردی را روی در عالم داده اند. اگر سیر خورد مست است، و اگر گرسنه باشد دیوانه. و اگر خفته است مردار است، و اگر بیدار است متحیر. عجز قرین او شده، و ضعف صفت لازمه او گشته. اگر گرد معرفت گردد، گویند: «و ما قَدَرُو اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ». و اگر به عبادت مشغول شود، گویند «ما اَمْرُوْا اِلَّا لِیَعْبُدُ اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهٗ الدِّیْنَ». و اگر از هر دو کناره گیرد، گویند «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَاَلْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ». اگر غافل نشیند، گویند «اِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیْدُ الْعِقَابِ». و اگر شفیع طلبد، گویند «لَا یَتَکَلَّمُوْنَ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهٗ الرَّحْمٰنُ». و اگر به خود یا به دیگری نگرشی کند، گویند «لِئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبِطَنَّ عَمَلُکَ». و اگر خواهد که تجارتی کند، گویند «اِنَّ عَلَیْکُمْ لِحَافِظِیْنَ». و اگر خواهد که در درون بازاری سازد، گویند «یَعْلَمُ السِّرَّ وَاخْفٰی». و اگر زاویه جائی برد، گویند «و اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ». و اگر گریزجایی طلبد، گویند: «اَیْنَ الْمَفْرُ»، و اگر فارغ شود، گویند: «اَللّٰدِیْنَ جَآهَدُوْا فِیْنَا». و اگر جهد کند، گویند: «یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَّشَآءُ». و اگر نومید شود، گویند: «لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ». و اگر امیدوار گردد، گویند: «اَفَاَمِنُوْا مَکْرَ اللّٰهِ». و اگر فریاد کند، گویند: «لَا یَسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ»

آرند یکی و دیگری بر بایند

^{۵۴} - برگشته و سر شکسته

بر هیچکس این راز همی نگشایند

ما را ز قضا جز این قدر ننمایند

پیمانۀ تویی، باده به تو پیمایند

«دَخَلْنَا الدُّنْيَا مُضْطَرِّينَ، وَبَقِينَا فِيهَا مُتَحِيرِينَ، وَخَرَجْنَا مِنْهَا كَارِهِينَ»،
أَكْثَرُ، «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السَّتِّينَ إِلَى السَّبْعِينَ وَ قَلَّ مَنْ يَجُوزُ». أَيْ: يَجَاوِزُ ذَلِكَ.
«همه یار، سبوی از جوی درست نیابد». قَدْ قُلْتُ لِلْقَلْبِ وَ عَاتَبْتَهُ عَلَيَّ
التَّصَابِي، فَأَبَى مُرَّهُ

دَع عَنكَ يَا قَلْبَ طِلَابِ الْهَوَى

لَأَكْلَ يَوْمَ تَسَلَّمَ الْجَرَه

و هر زلت که به استغفار درد آمیز نشوئی در او هلاک شده گیر. ف: «التَّوْبَهُ مِنْ
غَيْرِ إِقْلَاعِ سِمَةِ الْكُذَّابِينَ». و «المؤمن يرى ذنبة كالجبل يقع عليه، و المناقق
يرى ذنبة كالدباب يطير منه». ایمان که تو را امروز از دانه گانه حرام باز ندارد،
فردا از آتش دوزخ کی باز دارد؟ «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْحَالَ الْمُرْتَجِلَ». گاه به
منزل: «كَلَّمِينِي بِأَحْمِيرَاءَ»، و گاه به صحرای: «أَرْحُنَا يَا بِلَالُ».

وَ عَطَّلَ كُوَّوَسَكَ إِلَّا الْكِبَارَا

تَجِدُ لِلصَّغَارِ أَنْسَاءً صِغَارَا

شوریده کن آن دو زلف تابرخیزم

در زلف تو آویزم و شور انگیزم

معرفت ثمره علم است و آشنایی ثمره صحبت. عبارت جای دیگر است و
کار به جای دیگر. «الكلام في صفاء المعاملات مליح و لكننه في الحقائق
ريح». و الْمُؤَكَّلُونَ بِأَبْوَابِ الْمَقَالِ لِأَخِيرِ عِنْدَهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَحْوَالِ.

قَوْمُوا إِلَى الدَّارِ مِنْ لَيْلَى نُحْيِيهَا

نَفْمُ وَ نَسَأُ لَهَا عَن بَعْضِ أَهْلِهَا

إِنَّ السَّلَامَةَ مِنْ لَيْلَى وَ جَارَتِهَا

أَنْ لَا تَمُرَّ عَلَيَّ حَالِ بَوَادِيهَا

راه نا ایمن است و، منزل دورو، دلربا غیور. قالب ضعیف و، دل بیچاره و، جان
عاشق و، ارادت به کمال.

جز جان و جگر نیست شکار خور تو

ز آنست که هر سری ندارد سر تو

«مِهْتَرِ عَالَمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ شَبِي بِخَفْتِ يَك تَارِ مَوَى سَفِيدِ دِيدِ. شَبِي دِيْغَرِ
بِرَخَاسْتِ هَفْدَه تَارِ مَوَى سَفِيدِ گَشْتَه بُوْد. پَرَسِيدَنْدَكِه اَيْن چِه حَالْتِ اسْت؟ گَفْت:
دُوش سُوْرَه هُوْد بَر مَا عَرَضِ كَرْدَنْد، اَيْن اَثْرِ زَخْمِ اَنْ خَطَابِ اسْت كِه: «فَاسْتَقِم
كَمَا أَمَرْت» نِه كَارِي اسْت كِه اِگَر فُوت شُود تَدَارِكِ تَوَان كَرْد. «اِگَر گُويِي «فَار
جَعْنَا نَعْمَلِ صَالِحًا»، گُويَنْد خُودِ اَز اَنْجَا مِي آيِي. هِر كِه مَسْت «أَلَسْت» نِيَسْت،
اَوْ رَا خُمَارِ شَكْن «بَلِي» سُوْد نِدَارْد. ظَهَرَ بِاللَّهِ وَ خَفِيَ بِاللَّهِ. بِه وَقْتِ صَبْحِ
خُوش خَفْتَنْ نِه شَرْطِ اسْت. «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا». طَهُورِيَه زَنِي بُوْد صَالِحِه. اَوْ
رَا پَسِ اَز مَرْگِ بِه خُوابِ دِيدَنْد بَعْدِ چَهْلِ سَالِ و اَز حَالِشِ پَرَسِيدَنْد. گَفْت:
هَنْوَز مَعْدَبِمِ كِه شَبِي فَتِيلَه چِرَاغِ مَسْتَانِ بَتَاْفْتَمِ.

باری به ملامتی بیرزیدی یار

یانی به کرای خر بیرزیدی بار

«أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»؟.

عشاق به عشق دست بردند و شدند

دل را به غم عشق سپردند و شدند

«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» كمر بندگی را به زُنارِ کبرکی بدل می کند. استاد ابوعلی دَقَاق بر در کلیسایی بگذشت و گفت: «وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ».

أَلَا يَا طَيْبَ الْجَنِّ! وَيَحْكُ، دَاوِنِي

فَإِنَّ طَيْبَ الْإِنْسِ أَعْيَاءُ دَائِيَا

ندای هَل مِن سَائِلٍ به سحرگاه از بهر آن است که: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ». عبدالله عَمَر را، سید علیه الصَّلَاةُ و السَّلَامُ گفت: «نِعْمَ الرَّجُلُ هُوَ لَوْ كَانَ يَصَلِّي بِاللَّيْلِ». وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَا يَنْهَا: «يَا بَنِي! لَا تَكْثِرِ النَّوْمَ بِاللَّيْلِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ تَدَعُ صَاحِبَهُ فَقِيرًا يَوْمًا». «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» امر است، «و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» شُكْر، «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» ذَكَر. در لقمه احتیاط به جای آر که: «تَرَكَ دَانِقًا مِنَ الْحَرَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ مِثْلِهِ سَنَةً». ابراهیم آدهم گوید: «أَطِيبْ مَطْعَمَكَ، وَ لَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ وَ لَا أَنْ تَصُومَ بِالنَّهَارِ». كَثْرَتُ بَكَاءِ نَافِعٍ اسْت، وَ قِرَآنُ بَدَانِ نَاطِقٍ، وَ از ضد آن ناهی: «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لِيَكْثُرُوا كَثِيرًا». وَ: «مَنْ يَرِدُ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا أَعْطَاهُ عَيْنِينَ هَطَّالَتَيْنِ». وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حُرِّمَتِ النَّارُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَعْيُنٍ: عَيْنِ سُهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنِ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنِ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ». وَ قَدْ قِيلَ: «عُودًا أَعْيُنَكُمْ الْبُكَاءُ، وَ قُلُوبَكُمْ التَّفَكُّرُ» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِلسَّاجِدِ هَذَا السُّجُودُ فَإِنَّ الْبُكَاءَ؟» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «دَمَعَةٌ مِنْ دُمُوعِ الْعَاصِيَنِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ». وَ «كَانَ فِي وَجْهِ عُمَرَ خَطَّانِ أَسْوَدَانِ مِنْ كَثْرَةِ الْبُكَاءِ». وَ اَيْنَ حَدِيثِ ذَوْقِ اسْتِ نَهْ عِبَارَتِ، وَ طَعْمِ اسْتِ نَهْ اِشَارَتِ. وَ مَنْ قَالَ هَذَا الْكَلَامَ بِلَا وَقَارٍ، لَيْسَ لَهُ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ مِقْدَارٌ. «كَحَلِّ عَيْنِكَ بِمِكَحَلِّ الْحَزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ». وَ كُنْ يَقْظَانًا إِذَا نَامَتِ الْعَيُونُ، فَارْقُ النَّاسَ قُلُوبًا، أَقْلَهُمْ دُنُوبًا. وَ سَارِعًا إِلَى الْمَغْفَرَةِ قَبْلَ عَزْلِ الْمَعْذَرَةِ، فَالْقُلُوبُ وَاعِيَةٌ، وَ الْأَقْدَامُ جَارِيَةٌ،

وَالدَّعْوَةُ مَسْمُوعَةٌ، وَالتَّوْبَةُ مَقْبُولَةٌ، قَبْلَ يَوْمِ التَّعَابِنِ. فَإِنَّ: «مَنْ ضَيَّعَ حَقَّ اللَّهِ فِي صِغَرِهِ، ضَيَّعَهُ اللَّهُ فِي كِبَرِهِ». وَ: «مَنْ خَانَ اللَّهَ فِي السَّرِّ، هَتَكَ اللَّهَ سِرَّهُ فِي الْعَلَانِيَةِ».

لَا تَذَرُ عَاجِلَ السُّرُورِ وَ بَادِرُ

فَعَسَاءُ يَعُودُ أَوْ لَا يَعُودُ

«و سه خصلت است که هلاک کرد در آن است: شُحُّ مُطَاعٍ، وَ هَوَى مُتَّبِعٌ، وَ اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ». شَبْلِي گوید: «بِخِيلٍ هَرَكَزٍ شَهِيدٍ نَكَرَدَدَكِهِ وَى تَرَكَ نَانِي نَكُويد، تَرَكَ جَانِي چَكُونِه گوید». وَ بَزْرِكَانَ رُوشَنَدَلِ گَفْتِه اَنَد: «الْبِخْلُ شَلُّ فِي يَدِ الرِّئَاسَةِ، وَ زَمَانَةُ فِي رِجْلِ الرَّجُولِيهِ، صَمَمٌ فِي سَمْعِ الْأَرِيحِيهِ، قَدَى فِي عَيْنِ الْمَرُوءِ، بَحْرٌ فِي فَمِ الْفُتُوهِ، فَلَجٌ فِي سِنِّ السِّيَادَةِ». مَرْدِي نِه مَتَابَعَتِ هَوِي اسْت. هَمَتِ دَر جَانِ مِي بَاشَد، عَزِيْمَتِ دَر نَفْسِ، غَنِيْمَتِ دَر دَل. تَن دَر مَرَكِ مِي بَايَدِ دَاَدَكِه مَنزَلِ گُورِسْتَانِ اَن لَشَكْرگَاهِي اسْت كِه گُوشِ بِه تُو مِي دَارَنَد مَلِكِ الْمَوْتِ دِيوَارِ اَفَكَنَد وَ قَفَسِ شَكَنَد. وَ «هَذِهِ الْأَجْسَادُ قَفْصُ الطَّيُورِ وَ اصْطَبْلُ الدَّوَابِّ». اِگَر جَانِ مَرِغِ اَشْنَا بَاشَد، چُونِ اَوَازِ اَز طَبْلِ «اِرْجَعِي» شَنُود، پَرُوَازِ گِيَرَد وَ بَر بَلَنَدَتَرِ جَايِ بَنَشِيْنَد، «اِهْتَزَّ الْعَرْشُ بِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ» اَز اَن خَبِرِ مِي دَهَد. وَ اِگَر، وَ الْعِيَادُ بِاللَّهِ مَرِغِ بِيگَانِه وَ اَز جَمَلَةٍ: «أَوْلَيْتُكَ كَأَلَا نِعَامٍ» بُوَد، رِخْتِ اُو اَز زَاوِيَه بِه هَاوِيَه بَرَنَد. حَسَنِ بَصْرِي وَ قَتِي قَدْحِي اَبِ بَر دَسْتِ گَرَفْتِ وَ بَازِ بَنَهَادِ وَ نَخُورَد. حَالَتِي بَر وِي ظَاهِرِ شَد. پَرَسِيْدَنَد. گَفْت: «ذَكَرْتُ أُمِّيَّةَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ» «أَقِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ». وَ يَكِي اَز مَشَايِخِ سَالِهَائِي دَرَازِ بِيهوشِ گَشْتِه بُوَد. اَز وِي پَرَسِيْدَنَدَكِه اَيْنِ اَز چِه اَفْتَادِ؟ گَفْت: تَفَكَّرْتُ فِي سَهْرِ أَهْلِ الْجَحِيْمِ، عَجَبًا لِضَاحِكٍ مِنْ وَرَائِهِ النَّارُ، لِغَافِلٍ مِنْ وَرَائِهِ

الموتُ». اگر بعد از سه روز از مرگ، چهره خوب رویان بینی، پندارم که بعد از آن خرم و شادان نشینی.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ، فَمَنْظَرِي

نَذِيرٌ إِلَى مَنْ ظَنَّ أَنَّ الْهَوَى سَهْلٌ

سید عالم علیه السلام ابوذر غفاری را می گفت «جاورِ أَهْلِ الْقُبُورِ وَ زُرْهَا أحياناً تُذَكِّرُكَ الْآخِرَةَ، وَ شَيْعِ الْجَنَازَةَ لَعَلَّ ذَلِكَ يَحَرِّكُ قَلْبَكَ يَحْزُنُكَ». به گورستان عزیزان برگذر با فکرتی «و هُوَ أَنْ تُجْعَلَ الْغَائِبَ حَاضِرًا»، و با عبرتی «و هُوَ أَنْ تُجْعَلَ الْحَاضِرَ غَائِبًا»، تا تو را راهنمایی کند.

وَ خَلَّ سَبِيلَ الْعَيْنِ تَدْمَعُ بِالْبُكَاءِ

فَلَيْسَ لِأَيَّامِ الشَّبَابِ رَجُوعٌ

و قال «بَادِرِ الْقَوْتِ فَمِنْ دَوَاعِي الْمَمْتِ الْغَفْلَةُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ» وَ «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَاءٌ وَ خَيْرُ الْخَطَّائِينَ الْمُسْتَغْفِرُونَ».

سَقِيًّا لِأَيَّامِنَا الْخَوَالِي

إِذْ خَالَ وَجْهِي كَوَجْهِ خَالِي

بِتَنَا وَ لَيْلَتَنَا نَهَارَ

صِرْنَا وَ أَيَّامُنَا لِيَالِي

طلب درمان هم فرمان است.

ببزار شو از خود که زیان تو تویی

منگر به ستاره کآسمان تو تویی

«إِجْعَلْ بَاطِنَكَ لِلَّهِ، وَ ظَاهِرَكَ لِلْخَلْقِ». تن به صفت قارون می باید، و دل به صفت موسی. به گذشتگان نگرستین بیداری است، و از ماندگان گسستن هشیاری. فردا همه کیسه داران غصه خواران باشند، و همه فرماندهان

سرگردانان. «مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيهِ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ». «لَا تَحْسَبَنَّ الْأَمْهَالَ

إِهْمَالًا» ف «لَا نَوْمٌ أَنْقَلُ مِنَ الْعَفْلِهِ»

إِذَا الْفَتَى ذَمَّ عَيْشًا فِي شَبَابِهِ

فَمَا يَقُولُ إِذَا عَصَرَ الشَّبَابَ مَضَى؟

وَ قَدْ تَعَوَّضْتُ عَنْ كُلِّ بِمُشَبِّهِهِ

فَمَا وَجَدْتُ لِأَيَّامِ الصَّبَا عَوْضًا

لقمان پسر خویش را پند می داد «أَمْرًا لَا تَدْرِي مَتَى يَلْقَاكَ، اسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْجَأَكَ».

وَ لَا خِلَافَ بَأَنَّ النَّاسَ مُدَّ خُلُقُوا

فِي مَا يَرُومُونَ مَعَكُوسِي الْقَوَانِينِ

إِذْ يَنْفَقُ الْعُمُرُ الدُّنْيَا مُجَارَفَةً

وَالْمَالُ يَنْفَقُ فِيهَا بِالْمَوَازِينِ

«مردی در تابستان یخ می فروخت و گرما مفرط بود. هر ساعت آواز دادی که: ای خریداران! اِرْحَمُوا لِمَنْ رَأْسُ مَالِهِ يَذُوبُ».

شد عمر و نشد ساخته کاری به مراد

در پیش رهی دراز دارم بی زاد

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» متابعت هوی مردی است و مغوی «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»، و مباشرت محظورات و ارتکاب مناهی از این خیزد، ف: «مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلِ». اعجاب حجاب هدایت است و حاجب غوایت. و لولا أنك استنصحتني لما أقدمت على هذا إلا برا، و لكن قال الله تعالى «وَ انِ اسْتَنْصَرُواكُم فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ». نصیحت به جای آوردم و این کلمات تذکره را نوشتم، و «الْقَلَمُ أَحَدُ اللَّسَانِينَ». «فَإِنْ لَمْ يَصِبْهَا وَ

ابُلْ فَطَلُّ» . اگر به ساحل گذرد، ماهی مراد در دام مبدول است، و اگر غواص وار در لُجَه غوطه خورد، جوهر فرد مأمول است. «أَخ لَكَ كُلُّمَا لَقَيْكَ ذَكَرَكَ حَظُّكَ مِنَ اللَّهِ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَخٍ كُلُّمَا لَقَيْكَ وَضَعَ فِي كَفِّكَ دِينَاراً». جمعیت لازم ذات می باید تا نه از واردی زیادت شود و نه از جاهلی نقصان پذیرد، چنانکه صفت دریا است. می خواه تا مجاورت حاصل آید. و تدبّر می کن تا ممازجت ظاهر گردد، و ترقّی طلب تا از قالت با حالت رسی. و یکی صدیق اکبر گوید «كَانَ لِسَانِي يورِدُ نَبِي الْمَوَارِدِ» فَمَا زِلْتُ أَقُولُ اللَّهُ اللَّهُ حَتَّى أُورِدَنِي. وَكَانَ يَقُولُ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ فَمَنْ يَلَهُو، وَاسْتَمَعَ فَمَنْ يَلْعُو، وَابْتَلَى فَمَنْ يَصْفُو» و ترقّی کن تا ملامت نیفزاید. فقد قال ابن مسعود رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتخولنا بالمواعظ أحياناً مخافة السامه علينا». و این کلمات را افتتاح بسی خیرات دان و کلید بسی گنجها شناس. لَعَلَّ قَلْبَكَ تَنْتَبَهُ، فَإِنَّ أَمْرَكَ عَلَيْكَ مُشْتَبَهُ. و «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَ مَنْ كَانَ يَوْمُهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي الزِّيَادَةِ فَهُوَ فِي النُّقْصَانِ».

تاریک تر است هر زمانی شب من

یا رب شب من سحر ندارد گوئی

ای بزرگ جهان و ملاذ دوستان! اندر سفر عشق شدن آسان است و به پایان بردن کار جوانمردان. خود را دریاب که آفتاب به مغرب رسید و عیار مردم بگردید. مکارم اخلامندرس گشت و معالِم صحبت مُنْطَمِس شد.

ذَهَبَ الَّذِينَ يَعِاشُ فِي أَكْثَانِهِمْ

و بَقِيَتْ فِي خَلْفِ كَجَلْدِ الْأَجْرَبِ

و بیشتر دوستان: «إِخْوَانُ الْعَلَانِيَةِ وَأَعْدَاءُ السَّرِيرَةِ» گشتند. و مخلص ترین برادران آن بود که «إِنْ رَأَى مِنْكَ سَيِّئَةً أَدَاعَهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً دَفَنَهَا».

«يَا لَيْتَنِي لَمْ أَخَذْ فَلَانًا خَلِيلاً» یاد دار «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ أَلَا الْمُتَّقِينَ» به مگذار. چشم بر رخنه دار: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ». چون خواجه ازل وابد را صلوات الله علیه در خاک نهادند، فاطمه زهرا رضی الله عنها با انس می گفت: «كَيْفَ طَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا عَلَي رَسُولِ اللَّهِ التُّرَابَ؟»

به زور و زراین دنیا چونا اهلان مشو غره

که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ أَلَا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». دَعُ مَا تَدْمُ عَلَيْهِ، وَاقْدِمْ إِلَى مَا تَلْتَجِيءُ إِلَيْهِ. تا خود چه تخم افکنده اند که «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» به صد سال زندگانی، عذاب ابد خریدن خذلان است، و به رضای خلق سخط خالق اندوختن حرمان. «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثَ عَظْمٌ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ».

از خواب غفلت بیدار شو «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا». تهمت برکردار خود نه تا قیمت گیرد. آزار از خلق بردار تا جنگ برخیزد. با حق معاملت به صدق کن و با خلق به خلق. «كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ، وَكُنْ قَنِعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ، وَأَحْبَبَ لِلنَّاسِ» ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَ أَحْسِنُ جِوَارَ مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا، وَ أَقِلَّ الضَّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحْكَ يَمِيتُ الْقَلْبَ». خلیل را از بتخانه آذر بین و در «يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» می خوان. و کنعان را از سرای نوح بنگر و «يَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» می دان. اثبات آدم بین که زیان زلت محو نکرد، و محو ابلیس نگر که اثبات طاعت سود نداشت.

بِأَيِّ نَوَاحِي الْأَرْضِ أَبْغَى وَصَالِكُمْ

وَ أَنْتُمْ مُلُوكٌ مَا لِمَقْصِدِكُمْ نَحْوُ

و چون حق تعالی به زبان گدایی پیغامی به آشنایی فرستند، تصرف آن گدا در آن میانه ایراد محض باشد.
دلالت اگر چه خوب کردار بود

در خلوت معشوقه گرانبار بود

این کلمات را به سمع دل شنو و بر لوح جان نویس، و مرا در آن واسطه مخلص و منهی صادق دان. فَمِنَ النَّاسِ مَنِ إِذَا سُئِلَ أَلْهَمَ وَوُفِّقَ وَوُفِّقَ وَوُفِّقَ. و «لِقَاءِ أَهْلِ الْخَيْرِ عَمَارَةَ الْقُلُوبِ»، و کلامُهُمْ تَحْفَةُ الْغُيُوبِ، وَنُصْحُهُمْ عَرِي عَنِ الْغُيُوبِ، وَ كَيْفَ يَفْلِحُ مَنْ لَمْ يَرَ مُفْلِحًا. گل خود روی بی بوی باشد، و کشته، دو روی و بوی دارد. «كُنْ فِي الدُّنْيَا بَبْدَنِكَ، وَ فِي الْآخِرَةِ بِقَلْبِكَ». «آبادانی عالم به چهارکس است: عالمی که به علم کار کند، و جاهلی که از آموختن ننگ ندارد، و توانگری که حق مال به شرع گذارد، و درویشی که آخرت به دنیا نفروشد».

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید

شب را چه گنه حدیث ما بود دراز

حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق دارد، و سعادت مساعد، و اقبال موافق، و بضاعت ایمان از اضاعت مصون، و طاعت از ریا و سمعت بیرون، و غرض از مصارع السوء مأمون، و مدد الطاف هر روز افزون. بَمَنِّهِ وَفَضْلِهِ وَ عَمِيمِ طَوْلِهِ. وَ «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ دُعَاءِ لَا يَسْمَعُ، وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

تَمَّتْ يَوْمَ الْاِحَادِ ۱۸ رَمَضَانَ